

مسجد مرکز جنبش‌های اسلامی

حوادث سال نخستین هجرت

چهره‌های بازو خندان جوانان انصار و استقبالیان عظیمی که اکثریت «اوسیان» و «خزرجیان» از مقدم رسول خدا بعمل آوردند پیامبر را بر آن داشت که پیش از هر کاری برای مسلمانان یک مرکز عمومی بنام «مسجد» بسازد که تمام کارهای آموزشی و پرورشی، سیاسی و قضائی در آنجا انجام بگیرد؛ نخست برنامه رسول خدا توحید و یکتاپرستی و عبادت پروردگار جهان است از این نظر بایست پیش از هر کاری دست بساختن معبدی بزنند تا مردانیکه داد و ستد آنانرا از پرستش حق مشغول نمی‌سازد در آن نقطه صبح و عصر بذكر و یاد حق پردازند.

لازم بود وی مرکزی بوجود آورد؛ که عموم اعضاء حزب اسلام (حزب الله) هر هفته ای در آنجا دورهم گرد آیند و در مصالح اسلام و مسلمین بشور و مشورت پردازند و علاوه بر اجتماع روزانه در هر سال عموم مسلمانان در آنجا دو بار نماز عید بگزارند.

مسجد نه تنها یک مرکز توحیدی و عبادی بود؛ بلکه تمام معارف و احکام اسلامی اعم از آموزشی و پرورشی در آنجا پخش میشد و هر گونه تعلیمات دینی و علمی حتی امور مربوط بخواندن و نوشتن در آنجا انجام میگرفت و تا آغاز قرن چهارم اسلامی غالباً مساجد؛ در غیر اوقات نماز حکم مدارس را داشت؛ و بعداً مراکز آموزشی صورت خاصی بخود گرفت و بسیاری از بزرگان علم و دانش فارغ التحصیلان حلقه‌های درسهای هستند که در مساجد برگزار میشد.

گاهی مسجد «مدینه» بصورت یک مرکز ادبی در می‌آمد، سخن‌سرایان بزرگ عرب که سرودهای آنها باروح اخلاقی و روش تربیتی اسلام وفق میداد، اشعار خود را در مسجد پیامبر

اکرم قرائت می‌کردند چنانکه «کمب بن زهیر» قصیده معروف خود «بانت سعاده» را که در مدح نبی اسلام سروده بود، در مسجد حضور پیامبر خواند و جائزه و خلعت بزرگی از وی دریافت نمود، «حسان بن ثابت» که با اشعار خود از حریم اسلام دفاع می‌کرد، در مسجد رسول خدا سروده‌های خود را قرائت مینمود.

جلسات آموزشی در زمان پیامبر در مسجد «مدینه» بقدری جالب بود که نمایندگان قبیله «ثقیف» از دیدن این منظره سخت تکان خوردند و از کوشش مسلمانان در فرا گرفتن احکام و معارف انگشت ته‌چپ بدنشان گرفتند.

امور قضائی و فصل خصومات و اجراء حدود بر بزه‌کاران در مسجد انجام میگرفت، و مسجد بحکم آنروز يك دادگتری بتمام معنی بود که عموم کارهای دادخواهی در آنجا صورت می‌پذیرفت، گذشته از این پیامبر خطابه‌های آتشین خود را برای اعزام مردم به جهاد و مبارزه با کفر و شرک در آنجا ایراد می‌فرمود. شاید یکی از اسرار اجتماع امور دینی و تعلیمی در مسجد این بود که رهبر عالی‌قدر اسلام می‌خواست عمل‌نشان بدهد که علم و ایمان بایکدیگر توأم و هم‌راه‌اند و هر کجا که مرکز ایمان باشد بالطبع مرکز علم و دانش خواهد بود؛ و اگر امور قضائی و خدمات اجتماعی و نقشه‌تصمیمات جنگی در مسجد صورت میگرفت برای این بود که برساند که آئین‌وی يك آئین معنوی محض نیست که با امور مادی و زندگی دنیوی سروکاری نداشته باشد بلکه آئینی است، در عین اینکه مردم را به تقوی و ایمان دعوت مینماید، از تدبیر امور زندگی و اصلاح اوضاع اجتماعی آنان غفلت نمینماید.

این هماهنگی (هماهنگی علم و ایمان) تا کتون نصب‌العین مسلمین بوده‌است، حتی بعدها که مراکز آموزشی بصورت خاصی درآمدند همواره مدارس و دانشگاه‌ها رادر کنار مساجد جامع برپا می‌کردند تا بجهانیان ثابت کنند که این دو عامل خوشبختی از هم جدا نخواهند بود.

داستان عمار

زمینی که شتر رسول خدا در آنجا زانو خم کرد، بقیمت ده دینار برای ساختمان مسجد خریداری گردید؛ تمام مسلمانان در ساختن و فراهم کردن وسائل ساختمانی شرکت کردند، حتی رسول خدا نیز مانند سایر مسلمانان از اطراف سنگ می‌آورد، «اسید بن حضیر» جلورفت و عرض کرد یا رسول الله مرحمت کنید من ببرم، فرمود: لا! اذهب فاحمل غیره؛ بر سنگ دیگری بیاور، از این طریق گوشه‌ای از بر نامه‌عالی خود را نشان داد که من در علم نه لفظ، مرد کردارم نه گفتار، در این هنگام یکی از مسلمانان این شعر را خواند:

ثمن قعدنا و النبي يعمل فذاك منا العمل المضلل

هر گاه ما بنشینیم و پیامبر کار کند یک چنین کار برای ما موجب ضلال و وبال است .
ابن هشام در سیره خود ج ۱ ص ۴۹۴ مینویسد : پیامبر و مسلمانان موقع کار این جمله ها را
میخواندند : لا عیش الا عیش الاخرة ، اللهم ارحم الانصار و المهاجرة . یعنی
زندگی حقیقی همان زندگی آخرت است ؛ پروردگارا بر انصار و مهاجر ترحم بفرما . و علی
ابن ابیطالب این سه بیت را میخواند :

لا یتوی من یعمر المساجدا یدأب فیها قائماً وقاعداً و من یری عن الغبار حائداً

: هرگز کسیکه مساجد را تعمیر میکند ، و بطور مدام ایستاده و نشسته در آبادی آن
میکوشد ، با کسیکه از گرد و غبار فاصله میگیرد ، برابر نیست . روزی عمار یاسر ، جوان
نیرومند قریش در حالیکه مصالح ساختمانی برای مسجد میبرد بارسول اکرم و روبرو گردید ؛
رسول خدا گرد و غبار صورت او را پاک کرد و فرمود : لیسوا بالذین یقتلونک انما تقتلک الفئمة
الباغیة ابن کثیر در تاریخ خود «البدایة و النهایة» ج ۳ ص ۲۱۷ اضافه میکند که «عمار» برخلاف
سائر اصحاب پیامبر خشته اراد و تادوتا میبرد ؛ و میگفت یکی از طرف خود و دیگری از ناحیه
رسول اکرم (ص) .

این خبر غیبی یکی از دلایل نبوت و راستگویی او است که آنچنانکه گزارش داده ؛ همانطور
نیز اتفاق افتاد ، زیرا با نتیجه «عمار» درس نود و خورده ای در جنگ «صفین» در رکاب
امیر مؤمنان بدست هواداران «معاویه» کشته شد این خبر غیبی بعدها اثر عجیبی در حق عمار گذارد
و مسلمانان پس از این جریان «عمار» را محور حق دانسته و حقانیت هر صنفی را بوسیله پیوستن
او تشخیص میدادند .

کشته شدن «عمار» در میدان صفین و لوله ای در صف شامیان افکند ؛ تردید کسانی را
که با تبلیغات زهر آگین معاویه و عمر و عاص در ذیحق بودن علی بشک افتاده بودند از میان برداشت
«هزیمه بن ثابت» انصاری که همراه امیر مؤمنان رفته بود ، ولی در اقدام بجنگ دودل بود پس
از کشته شدن «عمار» شمشیر کشید و بشامیان حمله کرد (ج ۳ ص ۳۸۵ مستدرک حاکم) و ذوالکلاع ،
حمیری با بیست هزار تن که تمام اهل قبیلۀ او بودند بجنگ علی آمده بود ، تکیه گاه عمدۀ معاویه
همین مرد بود ؛ تا از همکاری «ذوالکلاع» اطمینان نیافت ؛ تصمیم بجنگ نگرفت ، این سردار
فریب خورده همینکه شنید که عمار یاسر همراه علی است سخت تکان خورد ، مبلغان دستگاه معاویه
خواستند مطلب را بر او مثبت سازند گفتند عمار که جاسفین کجا عراقیان از ساختن این دروغها

باکی ندارند ، ذوالکلاع متقاعد نشد رو بعر وء اص کرد و گفت : آيا رسول خدا چنين جمله ای در حق عمار گفته است فرزند عاص گفت آری فرموده است ، ولی هر گز عمار در سپاه علی نیست ، وی گفت من بایست خودم شخصاً تحقیق کنم سپس عده ای را مأمور کرد تا در این باره تحقیقاتی بعمل آرند ، در این لحظات حساس معاویه و عمر و عاص دیدند که اگر گزارشات صحیح در اختیار او بگذارند ، چه بسا صوفی از هم بپاشد ؛ ولذا ؛ مقدمات کشته شدن او را فراهم ساختند .

شهرت این حدیث میان محدثین عامه و خاصه ما را از ارائه مدارك آن بی نیاز ساخته است احمد بن حنبل در ج ۲ ص ۱۹۹ مسند خود نقل میکند که هنگامیکه عمار در صفین کشته شد ، عمرو بن حزم ، پیش «عمر و عاص» آمد و گفت عمار کشته شد و پیامبر در حق وی فرموده « **تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ** » گروه ستمگر او را میکشند ؛ عمرو عاص ناله ای کرد و آیه « **انالله وانا اليه راجعون** » را خواند ، و مطلب را با معاویه در میان گذارند معاویه گفت مگر قاتل عمار ما ایم بلکه او را علی و یاران او کشته اند که او را همراه خود آوردند و برابر شمشیرهای ما قرار دادند . ولی ناگفته پيدا است که این توجیه و تأویل باطل که فرزند ابی سفیان بمنظور تخدیر اعصاب سربازان شام پیش کشید هرگز مورد قبول عدالتخانه خدا نبود و هر عاقل و خردمندی میداند ، که این سخن سر تا پای اساس است .

دایه مهر بانتر از مادر

ما جمله ای بهتر از این پیدا نکردیم که واقعت مورخ قرن هشتم اسلامی یعنی ابن کثیر شامی مؤلف البداية و النهایه را با آن معرفی کنیم ، وی در صدد هواداری از معاویه بر آمده در ج ۳ ص ۲۱۸ مینویسد : از اینکه رسول خدا قاتلان عمار را ستمگر خوانده ، لازم نیست آنها در واقع کافر باشند زیرا آنان اگر چه راه غلطی پیمودند ، و بر علی خروج کردند ، ولی از آنجا که در این اقدام از روی عقیده و ایمان بصحت کار (اجتهاد) وارد شدند ، از این نظر نمیتوان آنها را تکذیب و تکفیر کرد . سپس میگوید : مقصود پیامبر از جمله ای که فرموده : **يَدْعُوهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ اِلَى النَّارِ** (عمار آنها را به بهشت دعوت میکند ولی قاتلان عمار او را به دوزخ) اینست که عمار آنها را به توحید کلمه و اتحاد دعوت میکند ؛ (و این همان بهشت است) ولی قاتلان عمار میکوشند که معاویه را بر علی که شایسته ترین افراد بخلافت بوده مقدم بدارند و در هر قطری از اقطار اسلامی حا کمی بوجود آورند و در نتیجه شکاف عمیقی میان مسلمین بوجود آید اگر چه خود متوجه این نتیجه نبودند (و این همان دوزخ است) .

ما هر چه فکر میکنیم که برای این تأویل نامی پیدا کنیم ، جز تحریف حقایق ، نامسی بنظر ما نمیرسد . سر جنباناز « **فِتْنَةُ الْبَاغِيَّةِ** » با آن زبردستی که در تکذیب و تحریف حقایق

داشتند ؛ نتوانستند این حقیقت روشن را انکار کنند با اینکه موردومرکز این حکم غیبی بودند ولی مؤرخانی مثل ابن کثیر ، بسان دایمی مهر بانقراز مادر دست به تحریفی زده که عموم اهل دانتی وخر درابه تعجب درآورده است .

واحد بن حنبل در مسند خود (ج ۲ ص ۱۶۴) میگوید دو نفر بر معاویه وارد شدند و هر کدام مدعی بود که کشنده عمار منم ، فرزند عمر و عاص (عبدالله) گفت یکی از شما بدیگری به بخشه! من از رسول خدا شنیده ام که عمار را گروه ستمگر میکشد ، در این هنگام معاویه روبرو به (عبدالله) کرد و گفت : هر گاه ما فئمه باشییم هستیم پس چرا تو در جرگه ما قرار گرفته ای؟ او گفت روزی پدرم «عمر» از دست من به پیامبر اکرم شکایت کرد ، پیامبر دستور داد ، که من فرمان پدر را اطاعت کنم و من باشم هستم ولی نبرد نمیکنم .

اعتذار فرزند عمر و عاص بسان تاویل ابن کثیر است که میگوید معاویه در این نبرد از روی اجتهاد و ایمان مبارزه کرده است اگر چه در اجتهاد خرد خطا رفته است زیرا اطاعت پدر تا آنجا لازم است که منجر به خلاف شرع نگردد ، قرآن میفرماید :

وان جاهدوا کلاً لشرکک بی مالیس لکک به علم فلا تطعمهم (عنکبوت آیه ۸)
: اگر پدر و مادر کوشش کنند تا تو نسبت به خدا شرک ورزی ، هرگز آنها را اطاعت نکن ، همچنین اجتهاد و تدبیر در کار و ترجیح یک طرف در جانی درست است که نص صریحی از پیامبر نباشد ؛ وگرنه اجتهاد معاویه ها و عمر و عاصها در برابر گفتار صریح پیامبر غلط و باطل است و اگر باب اجتهاد در این مراد باز گردد ، بایست تمام مشرکان و منافقان ؛ را در نبردهای خود با پیامبر و اسلام معذور بشماریم ؛ بایست گفت یزیدها و حجاجها در ریختن خون پاکان و معصومان امت معذور و مأجور بودند .

مادر همین جارشتم . سخن را قطع کرده و امیدواریم که در فصول آینده تاریخ در این باره بیشتر بحث کنیم .

خلاصه ساختن مسجد پیمان رسیدن ، و سال بسال بر وسعت آن افزوده شد ؛ در کنار مسجد « صفه ای » برای ینوایان و مهاجران تهیدست ساخته شد که در آنجا بسر ببرند و «عباده بن سامت» مأمور گردید که با آنان نوشتن و خواندن قرآن تعلیم کند .

برادری یا بزرگترین نمودار ایمان

تمرکز نیروهای مختلف اسلام « در مدینه » فصل جدیدی در زندگی پیامبر بوجود آورد او تا آنروز فقط در صدد جاب قلوب و تبلیغ آئین خود بود ؛ ولی از امروز بایست بسان یک سیاستمدار پخته و کار آزموده موجودیت خود و هواداران خود را حفظ کرده و نگذارد دشمنان

داخلی و خارجی در آن نفوذ کنند ، اوپاسه مشکل بزرگ روبرو گردید : ۱ - خطر قریش و عمومیت پرستان جزیره العرب . ۲ - یهودان و یثرب ، که در داخل و خارج شهر زندگی میکردند و ثروت و امکانات زیادی داشتند ، ۳ - اختلافی که میان هواداران او وجود داشت ، مهاجر و انصار از آنجا که پرورش یافته دو محیط مختلف بودند در طرز تفکر و معاشرت فاصله زیادی باهم داشتند ؛ و انگهی اوسیان و خزرجیان که جمعی تا انصار را تشکیل میدادند صدویست سال باهم نبرد کرده و دشمنان خونی یکدیگر بودند و با این خطرات و اختلافات ادامه حیات دینی و سیاسی بهیچ وجه امکان نداشت ؛ ولی پیامبر تمام این مشکلات را بطرز خردمندانه ازهم گشود ؛ و درباره دو مشکل نخست ؛ دست بکارهایی زد که در مقاله های آینده بخواست خدا تفصیل آنها خواهد خواند و مشکل اختلاف هواداران خود را با طرز ماهرانه ای از بین برد . و از طرف خدا مأمور گشت که مهاجر و انصار را با یکدیگر برادر کند ، روزی در يك انجمن عمومی روبرو با هواداران خود کرد و فرمود : **تأخوافي الله اخوين اخوين** : دو تادوتا با یکدیگر برادر دینی شوید . و تواریخ مسلمانان از آن جمله این هشام مشخصات افرادی را که با یکدیگر برادر شدند ؛ در ج ۲ صفحات ۱۲۳ و ۱۲۶ ضبط کرده اند .

او با این طرح وحدت سیاسی و مبنوی مسلمانان را حفظ کرد . و این وحدت و پیوستگی باعث گردید که درباره دو مشکل اول نیز ب فکر و تدبیر بپردازد .

دو منقبت بزرگی

اکثر تاریخ نویسان و محدثان شیعه و سنی در اینجا دو منقبت بزرگ را یاد آور شده اند و مانیز بطور اختصار مینگاریم مؤلف تاج (کتابی است که احادیث صحاح ستها بطور خلاصه در آنجا گرد آورده است) در ج ۳ ص ۳۳۲ نقل میکند که پیامبر سصد نفر از مهاجر و انصار را با یکدیگر برادر نمود ، و رو به مسلمانان میکرد و میگفت : فلانی ! تو برادر فلانی هستی . کار اخوت پایان رسید ناگهان علی با چشمهای اشکبار عرض کرد : **آخیت بمن اصحابک و لم تؤاخ بینی و بین احد** : اصحاب خود را با یکدیگر برادر کردید ولی عقد اخوت میان من و دیگری برقرار نفرمودید ؛ در این هنگام پیامبر رو بعلی کرد و فرمود : **انت اخی فی الدنيا والاخرة** تو در دنیا و آخرت برادر من هستی .

«قدوسی» در کتاب «ینایع الموده» ج ۱ ص ۵۵ جریان را بطور کاملتر نقل نموده و میگوید : پیامبر در جواب سؤال علی فرمود : بخدائی (که مرا برای هدایت مردم مبعوث فرموده) سوگند ؛ این علت کار برادری تو را عقب انداختم که میخواستم در پایان با تو برادرشوم ، تو نسبت بمن ، مانند هارونی نسبت بموسی ؛ جز اینکه پس از من پیامبری نیست تو برادر و وارث

من هستی .

ولی ابن کثیر مؤلف البداية والنهاية، درج ۲ ص ۲۲۶ درصحت این جریان تشکیک کرده است اما از آنجا که این سنخ تشکیک که زائیده روحیات مخصوص او است دست کم از اعتذاریکه از جانب معاویه و هواداران او خواست، نداشت - لذا - از نقل و اتقاد آن صرف نظر نمودیم .

منقبت دیگر

ساختمان مسجد پایان رسید ، اطراف مسجد خانه های رسول خدا و اصحاب وی بود ، و هر کدام از خانه های خود دری بمسجد داشتند و از درهای خصوصی وارد مسجد میکردند ، ناگهان دستوری از پروردگار جهان رسید ، که تمام درهای خصوصی که از خانه ها به مسجد باز میگردد ، بسته شود ؛ جز در خانه علی سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص ص ۶۷ می - نویسد : این عمل سر و صنائی در میان برخی بوجود آورد ، و گمان کردند که این استثناء جزیة عاطفی داشته است ؛ رسول خدا برای روشن کردن اذهان مردم خطبه ای خواندند و در ضمن فرمودند : من از جانب خود هرگز دستور بازماندن و بسته شدن دری را نداده ام بلکه دستوری بود از طرف خدا ، و من ناچار بودم که از آن پیروی کنم .

خوشاباین افراد

رسول اکرم (ص) در پایان خطبه خویش

میفرمودند و خوشا بحال کسی که اخلاقش نیکو؛ نیتش

پاک و دلش پاکیزه باشد و از موالش اضافه از احتیاج خود را انفاق

کند و زبانش را از گفتارهای ناروا نگاهدارد و با مردم

مطابق انصاف و عدالت رفتار نماید .

(نقل از کتاب وسائل ج ۲)